

بچه های محله امید

وقتی دهه نودی ها پای کار حل یک مشکل بزرگ آمدند

۱۷۵

شماره ۶
کوله بيشته

۱۴۰۲

۱۰

۶

صفحه ۱۷۵
روزنامه شهرار
پرتو کودکان و نوجوانان مشهد
۲ شنبه

با کوه دوست باشیم

۸

شکست، پایان کار نیست!

۱۰



نظر طلایی

بعد از نام و یاد خدای بزرگ که هرچه داریم از اوست، سلام می‌کنیم به تک‌تک شما دوستان خوش فکر و پرانرژی کوله‌پشتی. امیدواریم که از خواندن مطالب نشریه‌ی خودتان لذت ببرید و برای بهتر شدن مطالب آن به ما نظر بدهید. حتماً می‌دانید که نظر دادن شما باعث می‌شود مطالب داخل نشریه، متنوع، خواندنی، جذاب و تازه‌تر شود.

بچه‌های عزیز، در این ۱۷۵ شماره در قالب‌های متنوعی برای شما مطلب تولید کردیم. حالا می‌خواهیم نظر طلایی شما را درباره‌ی ۱۰ عنوان مطلبی که بهترین بوده است، بسنجیم و به ۱۰ نفر از شما در این نظرسنجی به قید قرعه هدیه‌ای اختصاص بدهیم.

پس همین حالا دست به کار شوید و تا ۱۲ بهمن ۱۴۰۲ تعداد ۱۰ عنوان از مطالبی را که در نشریه‌ی خودتان آن را بهترین دانسته‌اید یا آن موضوع و قالب را در نشریه نداشته‌ایم و شما می‌خواهید پیشنهاد بدهید، برای ما به شماره‌ی ایتای کوله‌پشتی بفرستید. فراموش نکنید که مشخصات کامل و شماره تماس‌تان را حتماً پای نظرتان بنویسید.



طیبه ثابت



فهرست

نارنگی: دوست ورزشکاران ۱/۱
خواب من ۲/۱
جوجه تیغی ۳/۱
بچه‌های محله امید ۴/۱
قهرمان شکست‌ناپذیر ۶/۱
با یک قدرت نامرئی ۷/۱
بطری را مچاله کن! ۷/۱
با کوه دوست باشیم ۸/۱
شکست، پایان کار نیست! ۱۰/۱
امین و اکوان ۱۲/۱
یک غذای خوش‌رنگ ۱۳/۱
هوا سرد است، گرما را اسراف نکنیم! ۱۴/۱
پهلوان پشه: غول بیابانی ۱۶/۱
گرمای دل‌چسب زمستان ۱۷/۱

صاحب‌امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سردبیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیر ضمانت:
ارژنگ حاتمی
دبیر کوله‌پشتی:
طیبه سادات ثابت
گرافیک و صفحه‌آرایی:
ملک جمعی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
ایتای روزنامه: ۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰
نشانی: خیابان کوهسنگی
ابتدای کوهسنگی ۱۵
توزیع و امور مشترکین:
۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی ۵۱۹ و ۵۲۰



زنگ سلامتی



نارنگی؛ دوست ورزشکاران



بچه‌های عزیز، وقتی می‌شود با خوردن میوه خودتان را در برابر بیماری‌ها قوی کنید، چرا این خوردنی‌های با ارزش را فراموش کنید! امروز می‌خواهیم درباره‌ی نارنگی، این میوه‌ی خوش‌رنگ و آب‌دار زمستانی که فایده‌های زیادی برای شما دارد، صحبت کنیم. اول از همه بگوییم که خوردن یک نارنگی خوش‌رنگ و خوش‌عطر باعث می‌شود شما کمتر دل‌نگران و مضطرب باشید.

این میوه دارای ویتامین‌های مختلفی است که از پوست و موی شما گرفته است تا ماهیچه‌ها و روده و معده و کلیه و قلبتان، مراقبت می‌کند. می‌پرسید چطور؟ الان برایتان می‌گوییم.

نارنگی به دلیل داشتن ویتامین B12 از سفید شدن موی سر شما جلوگیری می‌کند و باعث درخشان شدن و رشد مو می‌شود. خوردن نارنگی تازه به دلیل داشتن آب فراوان و مقدار زیاد ویتامین A به شادابی پوست شما کمک می‌کند. نارنگی همچنین نمی‌گذارد که مشکل یبوست پیدا کنید و روده و معده‌تان را پاک می‌کند.

شاید برایتان جالب باشد که بدانید نارنگی ضد چربی خون است و پوست کبد شماست و نمی‌گذارد چربی باعث چاقی‌تان شود. نارنگی باعث رشد ماهیچه‌های شما می‌شود و می‌شود گفت برای همه‌ی کسانی که

ورزش می‌کنند، عالی است.

راستی، این راهم فراموش نکنید

که نارنگی خوردن، مشکلات

بیماری‌های مختلفی مثل

سرماخوردگی، آنفولانزا

و تب را کم می‌کند و

از خطر سنگ کلیه

می‌کاهد و باعث

تقویت حافظه و

هوش شما نیز

می‌شود.





خواب من

شد چشم مامان
آرام بسته
خوابم پریده
آنجان شسته

مامان کنارم
یک ساعتی ماند
با مهربانی
ده قصه را خواند

خواب قشنگم
آرام پرزد
از چشم من رفت
دیگر نیامد





جوجه تیغی

حالا که فصل زمستان است و گلی میوه‌ی درخت کاج روی زمین است، بیا با هم با استفاده از مخروط کاج، یک کاردستی زیبا درست کنیم.

۱: ابتدا مقوای سبز را به شکل یک دایره برش می‌زنیم و یک دایره‌ی کوچک‌تر هم وسط این دایره‌ی بزرگ می‌کشیم. حالا از سر دایره‌ی بزرگ تا دایره‌ی وسط به اندازه‌ی نیم سانت دور تا دور دایره را برش می‌زنیم و همه‌ی برش‌ها را به سمت بالا تا می‌زنیم تا چمن‌های کاردستی‌مان باشند.

۲: مقوای دایره‌شکل کوچک را تا نقطه‌ی مرکزی یک برش می‌زنیم و با استفاده از چسب یا منگنه آن را به شکل مخروط درمی‌آوریم.

۳: با استفاده از ماژیک، برای این جوجه تیغی چشم، گوش، دهان و پوزه می‌کشیم.

۴: میوه‌ی درخت کاج را از قسمت انتهایی آن داخل مخروط که سر جوجه تیغی است، چسب می‌زنیم.

۵: جوجه تیغی آماده شد. می‌توانید آن را به دوستان هدیه دهید.

چی لازم داریم؟

مقوای سبز و قهوه‌ای

کاج

چسب

قیچی





بچه‌های محله امید

وقتی دهه نودی‌ها پای کار حل یک مشکل بزرگ آمدند

سعید پرسید: «بابایت کی از مسافرت برمی‌گردد؟» امید با تعجب نگاهش کرد و گفت: «بابای من که مسافرت نرفته!» سعید گفت: «چند روز می‌شود که مغازه‌اش تعطیل است؟ امید آهی کشید و گفت: «حالا اگر مغازه‌اش باز باشد، چه فایده‌ای دارد، مشتری که ندارد!» سعید با تعجب پرسید: «پس بابایت چه کار می‌کند؟ نکند مریض شده؟» امید لبخندی زد و گفت: «نه، مریض نشده، اما دارد دنبال کار می‌گردد. می‌گوید مجبور است مغازه‌اش را تعطیل

کند.» سعید کمی فکر کرد، بعد هم بدون اینکه به امید حرفی بزند، بلند شد و دوید سمت خانه‌شان. به خانه که رسید، تلفن را برداشت و به همه‌ی دوستانش تلفن زد و ماجرا را گفت. بچه‌ها هم قرار گذاشتند عصر همه به خانه‌ی سعید بیایند. عصر که شد، اتاق سعید حسابی شلوغ شد. احسان گفت: «بهتر است خودمان برویم و هی کفش بخریم تا کفش‌های مغازه‌ی بابای امید فروخته شود.» علی لبخندی زد و گفت: «اول مهر کفش خریدیم. وقتی کفش داریم که نمی‌شود دوباره کفش بخریم.» رضا فکری کرد و گفت: «پس باید برایش تبلیغات کنیم.» سعید همان‌طور که موهای پریشانش را صاف و صوف می‌کرد، پرسید: «چطوری؟» رضا گفت: «فکرش را

کردم. می‌توانیم روی برگه‌هایی کوچک، تبلیغاتمان را بنویسیم و توی کوچه به مردم بدهیم. تازه می‌توانیم چند تا تابلوی بزرگ هم درست کنیم و سر چهارراه‌ها ببریم.» علی آهی کشید و گفت: «خب تابلو مجوز می‌خواهد. ما مجوز نداریم.» رضا لبخند زنان گفت: «اگر خودمان تابلو باشیم که عیب ندارد. می‌توانیم تابلو‌ها را به گردنمان آویزان کنیم و سر چهارراه پشت چراغ قرمز بایستیم.» بچه‌ها همه از این نقشه خوششان آمده بود، برای همین خیلی زود زنگ زدند به امید تا او هم بیاید و در نوشتن متن تبلیغات کمکشان کند. بچه‌ها تا شب مشغول بودند. روی کاغذها با خط خوش این را نوشتند: «کفش ایرانی بخرید تا پاهایتان خوش حال باشد؛ هم ارزان است، هم بادوام.» زیرش هم آدرس مغازه‌ی بابای امید را نوشتند. روز بعد وقتی بچه‌ها از مدرسه برگشتند، مأموریت مهمشان شروع شده بود. چند نفر مسئول پخش تبلیغات



بین مردم شدند و چند نفر هم مقواهای بزرگ
را به گردنشان انداختند و سرچهارراه رفتند. خیلی
از راننده ها با دیدن تبلیغات ساده و جالب پچه ها
خوششان می آمد و آدرس مغازه را یادداشت
می کردند. خیلی ها هم همان جامی پیچیدند داخل
کوچه تا مستقیم بروند به مغازه ی بابای امید.
امید هم، با خوش حالی به مشتری ها می رسید.
خیلی زود کلی مشتری برای مغازه پیدا شد؛ آن قدر
که داخل مغازه ی کوچک بابای امید
جای سوزن انداختن
نبود.





قهرمان شکست‌ناپذیر

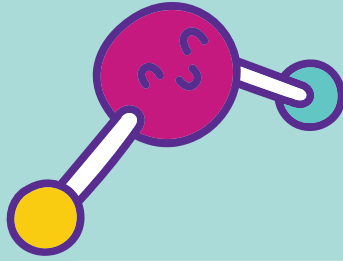
اگر به بازی‌های پرهیجان و ماجراجویانه علاقه‌مند هستید، این بازی را به شما پیشنهاد می‌کنیم. بازی این هفته‌ی مایک بازی خوش‌ساخت ایرانی به نام «جنگاور مقاومت» با موضوع مقاومت در برابر دشمنان است. در این بازی، ارتش و رزمندگان ایران آماده می‌شوند تا مقابل نیروهای آمریکایی و صهیونیستی که به سوی مرزهای ایران هجوم می‌آوردند، دست به حمله بزنند و آن‌ها را عقب برانند. این یک نبرد کوبنده است و بخش مهمی از این مأموریت به شما واگذار می‌شود. در این بازی یک تانک پیشرفته به نام «جنگاور مقاومت» به شما تحویل داده می‌شود تا به کمک آن دشمن را نابود کنید.

از نکات مثبت این بازی جذاب، جدا از طراحی جالب آن می‌توان به انواع سلاح‌های قابل نصب روی تانک، خط داستانی پرهیجان و... اشاره کرد. برای یک نبرد سهمگین با دشمن آماده‌ای؟ همین الان کد روبه‌رو را اسکن کن.



اسکن کنید





با یک قدرت نامرئی بطری را مچاله کن!

نکته: حضور یک بزرگ‌تر الزامی است.

با کمک قیف، در حضور یک بزرگ‌تر داخل بطری پلاستیکی آب داغ بریزید. توجه کنید آب به اندازه‌ای داغ نباشد که باعث تغییر شکل بطری شود. سپس در بطری را ببندید و بیست ثانیه به شدت بطری را تکان دهید. این کار باعث می‌شود هوای داخل بطری گرم شود. سپس آب بطری را خالی کنید و بلافاصله در آن را ببندید.

بطری را روی سطحی صاف قرار دهید. مشاهده می‌کنید یک نیروی نامرئی شروع می‌کند به مچاله کردن بطری خالی و بطری بدون هیچ دفاعی در مقابل فشار هوا تغییر شکل می‌دهد. فشار هوا واقعاً قدرتمند است!

دلیل این اتفاق چیست؟ هوای داخل بطری چون گرم است، فشار کمتری نسبت به هوای بیرون بطری دارد. در نتیجه، از هوای بیرون به بطری نیرو وارد و باعث می‌شود تغییر شکل دهد.



مریم پورحقیقی



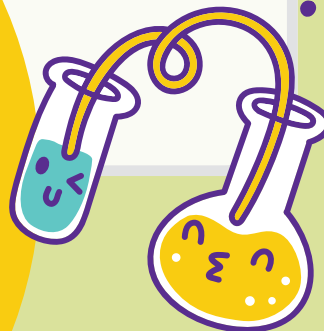
چی لازم داریم؟

بطری پلاستیکی

آب داغ

دستکش

قیف



برای شروع بازی صفحه را بچرخانید.

برسد.

و به خانه‌ی پایانی

زودتر از مسیر گذر کند

می‌زنند، سر زنند و البته،

به محیط‌زیست آسیب

پیامد و به خانه‌هایی که

و طبیعت باشد و شناس

مراقب محیط‌زیست و کوه

کسی است که بیشتر

شروع می‌شود. برنده

است، بازی با تاس شش

تعداد بازی به یک تاس و به

این بازی به یک تاس و به

شرح بازی: برای انجام

دوست باشیم

با کوه



عاشق طبیعت

شروع

همراه با پدرتان برای

گردش به کوهی نزدیک

شهر می‌روید.

۱۴

کار خوبی انجام ندادید

که ماشینتان را سر راه دیگران

پارک کردید. به خانه‌ی یک برگرد

و دوباره شروع کنید.

۱۰

شما فراموش

کردید قدمه‌ها را بر آب

تمیز چشمه کنید. ۲۰ خانه

به عقب برگرد.

۲۲

چه کار خوبی!

کمی آب پای درخت ریختی.

سه خانه جلو برو.

۳۰

به مسیر عبور

حیوانات رسیدید. یک بار تاس

نریز و اجازه بده آن‌ها

رد شوند.

۱۵

اوه چه بد!

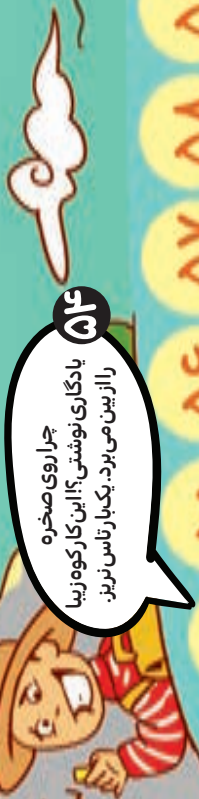
زباله‌ها را در کوه

رها کردی پنج

خانه به عقب

برگرد.





چرا روی صخره
بادگاری نوشتی؟! این کار کوه زیبا
را از بین می برد. پکبا تاس نریز.

آفرین!
به قلعه ی کوه
رسیدید و گلی
هم ورزش
کردید.

باتاس زوج
حرکت کن.

کنار
دزه نباید
چادر می زدی.
این کار خیلی
خطرناک
است. پکبا
تاس نریز.

آتش روشن کردن
کنار درخت خطرناک
و ممنوع است. چرا کنار
درختان آتش روشن کردی؟!
سه خاله عقب برو.

خطر سقوط
در دره ...





گفت وگو با سوارکار کوچک قهرمان:

شکست پایان کار نیست!



بچه‌های خوب، حتماً شنیده‌اید که حضرت محمد(ص) به پدر و مادرها توصیه کرده‌اند که اسب سواری را به فرزندانشان بیاموزند. ورزش شادی‌آور و پرهیجان سواری با رعایت نکات ایمنی، برای جسم و روح ما بسیار مفید است. سید سپهر نساج کریمی دوازده سال دارد و دانش آموز پایه‌ی ششم مدرسه‌ی شیخ الاسلامی است. او اکنون یک سوارکار حرفه‌ای و صاحب عنوان قهرمانی پرش با اسب کشور است. گفت وگویی ما با سپهر را ادامه بخوانید.

ورزش را از کی آغاز کردی و چگونه به سواری علاقه‌مند شدی؟

ورزش را از شش سالگی با سنگ‌نوردی شروع کردم و تانه سالگی توانستم مقام دوم استان و سوم کشور را کسب کنم. سپس سواری را ابتدا به دلیل اینکه مادرم مربی سواری است، انتخاب کردم، اما کم‌کم علاقه‌مند شدم. اکنون در «پونی کلاب اکسیر باشگاه فردوسی مشهد» زیر نظر مادرم، بهاره مباشر کاشانی، مشغول تمرین هستم و به سبب لذتی که برایم دارد، تا جایی که توان داشته باشم، سواری را ادامه می‌دهم.

سپهر جان، از پیروزی‌هایت برایمان بگو!

نخستین بار هفت سالگی در رشته‌ی سنگ‌نوردی و مسابقات قهرمانی استان دومرتبه مقام دوم را به دست آوردم و موفق شدم در مسابقات قهرمانی کشور هم سوم شوم. پس از آن، در سواری و مسابقات داخلی باشگاه، با اسب پونی [اسبچه خزر] بی‌خطا مسیر مسابقه را طی کردم، سپس موفقیت در انتخابی تیم ملی پونی سواری سال‌های ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ را به دست آوردم. نایب قهرمانی کشور در سال ۱۴۰۱ و مقام اول مسابقات هیئت سواری خراسان شمالی سال ۱۴۰۲ به علاوه مقام اول خراسان رضوی و دوره‌ی قهرمانی و مقام اول کشور، مقام اول مسابقه‌ی هیئت سواری استان و مقام‌های زیادی در جام‌های سواری استانی و کشوری مانند مقام نهم مسابقات بین‌المللی CSI تهران از دیگر موفقیت‌های من در این رشته‌ی ورزشی بوده است.

از این مسابقات چه تجربیاتی به دست آورده‌ای؟

وقتی شکست می‌خورم، متوجه می‌شوم که این پایان کار نیست و باید برای مرتبه‌ی بعدی بیشتر تلاش کنم.



برخی فکر می‌کنند سوارکاری ورزشی خطرناک

است. در این باره چه نظری داری؟

اگر اصول ایمنی این رشته را رعایت و با اسب‌ها خوب رفتار کنیم، این رشته خطرات زیادی ندارد.

اینکه مادرت مربی تو در ورزش است، چه تأثیری در

پیشرفت دارد؟

با ارتباط نزدیک و رابطه‌ی خیلی خوبی که داریم، می‌توانم راحت‌تر مشکلات را با مامان در میان بگذارم و او هم بیشتر فرصت دارد مرا راهنمایی کند. در وقت استراحت نیز بیشتر درباره‌ی تمرین و مسابقه صحبت می‌کنیم.

برای آینده چه برنامه‌ای داری؟

تصمیم دارم با اسب بزرگ هم مانند اسب پونی قهرمان شوم. به کسانی که ورزش می‌کنند هم می‌گویم شکست پایان کار نیست و به تلاششان ادامه دهند. ورزش سوارکاری را هم امتحان کنند!

مطمئنم از این رشته لذت

خواهند برد. از پدر و مادر

که حمایت می‌کنند، به‌ویژه

مادرم که هم مشوق و هم

مربی من است نیز قدردانی

می‌کنم.

به نظرت رشته‌ی سوارکاری چه فایده‌ای

دارد؟

در این رشته ورزشکار جسارت زیادی پیدا می‌کند و باید همیشه برای هر اتفاقی آماده باشد، زیرا با موجود زنده سروکار دارد. با سوارکاری فرد قدرت تصمیم‌گیری خوبی به دست می‌آورد و اعتماد به نفس بچه‌ها هم زیاد می‌شود. این رشته انتهای ندارد و هرچه بیشتر تمرین کنیم، به مهارت بیشتری هم دست پیدا می‌کنیم. در این رشته باید هم اسب و هم سوار آمادگی کامل از نظر جسمی و روانی داشته باشند تا موفقیت به دست بیاید. من هم با تلاش زیاد و کمک و حمایت پدر و مادرم سعی می‌کنم پیشرفت کنم و حرفه‌ای تر شوم.

غیر از ورزش به چه فعالیت‌هایی مشغول هستی؟

در تیم فوتبال ناحیه ۴ مشهد انتخاب شده‌ام و زبان انگلیسی را در کنار تحصیل دنبال می‌کنم. درس و تمرین ورزشی هم که اولویت من است، البته حمایت عمه‌ام که معلم خصوصی‌ام است، خیلی کمک می‌کند تا در درس‌هایم پیش بروم. اگر روزی بخواهم ورزشی دیگر را هم انتخاب کنم، حتماً فوتبال خواهد بود.

درباره‌ی اسب مسابقات

برایمان بگو.

اسم اسبی که با آن مسابقه می‌دهم «آسنا» ست. همه‌ی قهرمانی‌های من با این اسب بوده است. خیلی به هم وابسته هستیم و کاملاً یکدیگر را درک می‌کنیم، به‌طوری‌که من هرچه فکر می‌کنم، او انجام می‌دهد. این اسب روحیه‌ی قهرمانی خوبی دارد و مسابقه را می‌فهمد و به من هم روحیه می‌دهد.





امین و اکوان



انیمیشن «امین و اکوان» انیمیشنی ایرانی است که با نگاهی به داستان «مرد و نامرد» اثر زنده‌یاد مهدی آذریزدی شکل گرفته است. این انیمیشن آموزنده داستان زندگی دو همشهری به نام امین و اکوان را برای ما تعریف می‌کند. ماجرا از آنجا آغاز می‌شود که امین برای پیدا کردن یک زندگی بی‌دردسر و بهتر، محل زندگی خود را رها می‌کند، اما در راه با جوانکی به نام اکوان آشنا می‌شود. امین و اکوان وارد زندگی جدید در شهر تازه‌ای می‌شوند. زندگی پر از فراز و نشیب و سختی است.

آن دو شروع به کسب و کار می‌کنند. امین که در آرایشگری مهارت دارد برای خودش سلمانی می‌زند و کارش رونق خوبی می‌گیرد. مردم امین را دوست دارند و به او احترام می‌گذارند اما اکوان از دیدن اعتماد مردم به امین ناراحت می‌شود و کم‌کم دوستی آن‌ها به مشکل می‌خورد، امین که متوجه می‌شود نمی‌گذارد. اگر می‌خواهید بقیه این انیمیشن را بدانید پیشنهاد می‌کنیم این کار خوب را تماشا کنید. در این انیمیشن ما متوجه رفتار آدم‌ها با هم می‌شویم، اینکه به چه کسانی اعتماد کنیم و به چه کسانی نه و افراد بد و خوب را تشخیص بدهیم.

زمان:

۷۶ دقیقه

ژانر:

ماجراجویی

کشور سازنده:

ایران

کارگردان:

زحل رضوی

سال انتشار:

۱۳۹۶

نام انیمیشن:

امین و اکوان





یک غذای خوش رنگ



مرجان اسماعیلی

خانم خرگوش دو تا بچه داشت؛ اسم یکی برفی و اسم یکی مخمل بود. آن روز عصر برفی و مخمل می خواستند بروند با بچه ها بازی کنند. خانم خرگوش به بچه ها گفت که قرار است برایشان یک شام قرمز پیزد. وقتی بچه ها رفتند، او چند تا چغندر را شست و برگ هایشان را جدا کرد. بعد آن ها را داخل قابلمه ریخت، آب را اضافه کرد و گذاشت سه چهار ساعت بپزند. وقتی آب چغندر ها کم شد و خوب نرم شدند، خانم خرگوش آن ها را کنار گذاشت تا سرد شوند. بعد چغندر های پخته را که دیگر لبو شده بودند، بارنده ریز کرد. چند حبه سیر هم رنده کرد. کمی فلفل و نمک اضافه کرد. بعد مقداری ماست به مواد اضافه و آن ها را حسابی قاتی کرد. به به، چه رنگ قرمزی!

خانم خرگوش از غذایی که درست کرده بود خیلی خوشش آمد؛ هم به خاطر رنگش و هم به خاطر اینکه لبو کُلی پروتئین، ویتامین و آهن دارد که برای استخوان ها خوب است و در فصل زمستان بدن بچه هایش را قوی می کند. سروصدای بچه ها از بیرون آمد. وقتی وارد خانه شدند، داد زدند: ماما! گشمنونه! وقتی غذای آن شب را دیدند، خیلی ذوق کردند و با اشتهای زیاد بورانی لبو را خوردند.



هوا سرد است گرما را اسراف نکنیم!



مرجان اسماعیلی

کمیک

اسراف فقط این نیست که اضافه‌های غذا را دور بریزیم یا آب زیاد مصرف کنیم. در فصل سرما که همه به گرما نیاز داریم، باید حواسمان به مصرف گاز هم باشد و نباید در آن زیاده‌روی کنیم. در اینجا با چند راهکار ساده برای صرفه‌جویی در مصرف گاز آشنا می‌شوید.

وقتی به جایی یا به مدرسه می‌رویم و چند ساعت در اتاقمان نیستیم بخاری را روی شمعک بگذاریم.

در اتاق‌های خانه یا کلاس مدرسه را باز نگه نداریم تا هوای گرم بیرون نرود.

در خانه

لباس مناسب
زمستان بپوشیم
تا مجبور نشویم
شعله‌ی وسایل
گازسوز را زیاد
کنیم.



خیلی از شهرهای کشورمان
زمستان‌های سخت و طولانی دارند.
با صرفه‌جویی در مصرف گاز
به مردم این شهرها کمک کنیم.



مصرف به اندازه‌ی گاز باعث
می‌شود که گاز هیچ‌وقت
قطع نشود
و خانه‌ها پیمان
وسط زمستان
گرم باشند.



زیاده‌روی نکردن در مصرف گاز
به سلامت کره‌ی زمین کمک می‌کند.
هوای زمینمان را داشته باشیم!



معرفی کتاب

پهلوان پشه؛ گول بیابونی

هانیه وهابی

کسی را می شناسید که قصه های کودکانه و قدیمی مادر بزرگ ها به گوشش خورده باشد، اما نام حسن کچل، این پسر بچه ی بامزه اما کمی تنبل و یک خورده حواس پرت را نشنیده باشد؟! حالا محمدرضا شمس این داستان قدیمی را برای خوانندگان کودک بازسازی می کند. داستان «پهلوان پشه؛ گول بیابونی» ما را به دل قصه های رنگارنگ کودکی و حال و هوای روزگار پهلوانان می برد.

روزی حسن کچل زیر شاخه های درختی لم داده بود و زیر سایه ی درخت و خنکی اش چرت می زد! اما همان وقت بود که آن هفت پشه ی عجیب و غریب از راه رسیدند و گویی کله ی کچل حسن را به چشم یک غذای چرب و چیلی دیدند! بیچاره زار شد و افتاد به دنبال پشه های نابکار! اما مگر در افتادن با این پشه های زبل کار راحتی بود؟ اگر می خواهید ادامه ی داستان را بدانید، پیشنهاد می کنم حتماً کتاب را بخوانید.

نویسنده: محمدرضا شمس

ناشر چاپ: نشر افق، ۱۴۰۰





چی؟ چطور؟

گرمای دل چسپ زمستان



مریم غفاریپور

آیاتا به حال فکر کرده اید که ما ایرانی ها در گذشته و فصل سرما و برف، برای گرم کردن خودمان از چه چیزهایی استفاده می کردیم. اولین وسیله ی گرمایشی در ایران ظرفی بود که در آن چوب می ریختند و آتش درست می کردند. به این وسیله «آتشدان» می گفتند. آتشدان گرمای خوبی داشت، اما مشکلاتی هم داشت. مثلاً یک نفر باید تمام شب را مراقبت می کرد تا آتش خاموش نشود و اگر یک لحظه خوابش می برد، ممکن بود آتش سوزی شود.

در طول زمان کم کم ایرانیان وسیله ای ایمن تر برای گرم کردن خودشان ساختند. این وسیله «کرسی» بود. کرسی میزی بود که در قسمتی از آن زغال داغ می ریختند. زغال داغ مثل آتش دود نداشت و خطر آتش سوزی را کمتر می کرد، اما همچنان پردردسر بود؛ چون سراسر شب یک نفر باید زغال داغ آماده می کرد و در تشت زغال های زیر کرسی می ریخت.

بعد از کرسی، سروکله ی «بخاری نفتی» پیدا شد. این بخاری ها از اروپا به ایران آمدند و استفاده از آن ها نسبت به آتشدان و کرسی راحت تر بود، اما باز هم مشکلاتی داشت، مثل دود زیادی که از سوختن نفت به وجود می آمد.



بعد از آن، «بخاری برقی» و «بخاری گازی» به نوبت وارد ایران شدند. بخاری گازی که همه ی ما از نزدیک با آن آشنا هستیم، به دلیل وجود منابع گاز در ایران خیلی بیشتر از بقیه ی خانواده ی بخاری ها پیش ما ماندگار شده است و همچنان در هر خانه ای دیده می شود.

البته آخرین فرزند این خانواده ی بزرگ، یعنی «شوفاژ» را نباید فراموش کنیم. شوفاژ آب داغ را از طریق لوله از موتورخانه می گیرد. بعد از اینکه آب درون شوفاژ سرد می شود، آن را دوباره به موتورخانه می فرستند و آب گرم دریافت می کند.



